

# تمهید مقدمه‌ای برای تدوین برنامه علم و پژوهش

رضا داوری اردکانی

استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

[rdavari@ias.ac.ir](mailto:rdavari@ias.ac.ir)

کتابخانه  
موسسه مطالعات و پژوهش‌های  
فلسفی و ادبی

## مقدمه

دانشمندان، معمولاً به پژوهش‌های خود مشغول‌اند و کاری ندارند که اعتبار قضایای علمی از کجاست یا علم چگونه پیشرفت می‌کند و به کجا می‌رود ولی علم جدید از قرن شانزدهم به عهده گرفته است که زندگی بشر را بهبود بخشید. تا قرن نوزدهم، احکام علم، قطعی و یقینی می‌نمود ولی کم‌کم پرسش‌هایی در باب شرایط و چگونگی پیشرفت علم و ملاک درستی احکام آن پیش آمد. صاحبان این پرسش‌ها منکر قدرت علم نبودند و پیشرفت آن را انکار نمی‌کردند اما از نیمه دوم قرن بیستم تلقی نسبت به علم، به کلی دگرگون شد و نه فقط در امکان اثبات قضایای علمی شک کردند و منکر پیشرفت علم از طریق انباشتن مطالب و نتایج پژوهش‌ها شدند بلکه گفتند کار دانشمند بیش از آنکه جستجوی حقیقت باشد، حل معماست و بعضی دیگر از این حد هم فراتر رفتند (و ما هنوز به این معانی توجه نکرده‌ایم).

## سازوکار پیشرفت علم

گمان همگانی و شایع این است که علم را با محک تجربه می‌سنجند و اثبات می‌کنند. پوزیتیویست‌های حوزه وین برای دفاع از قابلیت اثبات قضایای علمی، تلاش بسیار کردند اما این کوشش به جایی نرسید. آزمایش هرگز نمی‌تواند به یک حکم کلی علمی بینجامد. استوارت میل که روش علم را روش استقرائی می‌دانست، طبیعت را دارای صورت واحد و یکسره تابع حکم واحد می‌دانست و با استناد به این اصل، سیر از حکم جزئی به حکم کلی را توجیه می‌کرد. ولی اگر کسی اصل یکسانی در نظام طبیعت را نپذیرد و مخصوصاً اگر علم را گزارش واقع نداند، استقراء منتفی می‌شود. به استقراء کاری نداشته باشیم. دو دانشمند بزرگ یعنی پاستور<sup>۱</sup> و پوشه<sup>۲</sup> در مورد منشاء حیات با هم اختلاف داشتند و هر یک با توسل به آزمایش‌های دشوار، می‌کوشیدند بی‌اعتباری نظر دیگری را اثبات کنند و هیچ‌کدام در این راه موفق نشدند اما شعبه آکادمی فرانسه بی‌آنکه دلیلی داشته باشد، حق را به پاستور داد.

1. Pasteur
2. Pouchet



شاید امروز این قضیه، عجیب به نظر آید؛ زیرا می‌بینیم که اولاً دانشمندان در برابر نتایج تجربه تسلیم نمی‌شود، ثانیاً بزرگ‌ترین مرجع علمی فرانسه چون در نظر پوشه، تأیید نظریه تطوّر موجودات می‌دیده است، جانب پاستور را گرفته است. در آن زمان هنوز اصل تطوّر یا به تعبیر مشهور؛ اصل تکامل، در عداد اصول مسلم در نیامده بود. اگر اکنون نظیر چنین آزمایش‌هایی صورت گیرد و دو فرضیه که در برابر هم قرار می‌گیرند دلائل و شواهد تقریباً مساوی داشته باشند، مسلماً فرضیه‌ای پذیرفته می‌شود که با پارادایم (مثال و اصول غالب) تطوّر و تکامل سازگار و متناسب باشد. مقصود این است که احکام علمی هم مانند احکام دیگر، تابع یک درک و نظر پیش از تجربه و استدلال‌اند و اینکه گمان می‌کنند احکام علمی بالذات مورد توافق همگان قرار می‌گیرند، مورد چون و چراست. قضایایی که در ذیل پارادایم اقلیدس و بطلمیوس قرار دارند، مورد توافق تابع آن پارادایم قرار می‌گیرند اما وقتی پارادایم دیگر حاکم شود، قضایای اقلیدسی دیگر معتبر نخواهند بود تا جایی که گاهی گمان می‌شود علم گذشتگان به کلی نادرست بوده و آنان در اشتباه و جهل بوده‌اند. صاحبان این گمان، چیزی را علم می‌دانند که در ذیل پارادایم کنونی قرار داشته باشد و اگر نباشد، اعتبار ندارد.

#### سنجش علم در جامعه دانش‌محور

به طور کلی دانشمندان در هر زمانی ملاک‌ها و شاخص‌های علمی بودن را می‌پذیرد و پژوهش خود و به‌طور کلی پژوهش علمی را با آنها می‌سنجد. این ملاک‌ها و شاخص‌ها فراوان‌اند، اما همه در عرض یکدیگر قرار ندارند تا آنجا که ملاک بودن یا شاخص بودن بعضی از آنها موقوف به وجود و تأثیرگذاری شاخص‌های دیگر است. مثلاً در جامعه‌ای که آن را جامعه دانش‌محور می‌خوانند، علم و بازار و سیاست و مناسبات زندگی قاعدتاً باید در یک هماهنگی عمل کنند؛ به قسمی که علم با زندگی درآمیخته باشد. اما علم یک صورت انتزاعی و ممتاز هم دارد و وقتی بخواهند این صورت جدا و مجزا را نشان دهند، به مراکز و منابع و مراجع علمی رجوع می‌کنند و مثلاً علم را در صورت مقاله می‌یابند. درست است که علم در کوچه و بازار با شئون زندگی

در آمیخته است اما تحول و تغییر و پیشرفت علم را همه جا و همیشه در این در آمیختگی نمی توان بازشناخت. علمی که ما می شناسیم، علم انتزاعی متحقق در کتابها و مقالات است و در علم سنجی، معمولاً این صورت علم را در نظر می آورند و محاسبه می کنند. تا چند دهه قبل، علم سنجی مطرح نبود؛ علم سنجی، در طلایع جهان دانش محور پدید آمد و اکنون هم به جامعه های دانش محور تعلق دارد. در زمان کنونی، همه جامعه ها می خواهند دانش محور باشند؛ حتی آنها هم که آمادگی ندارند، بی خبر از دشواری انتقال به جامعه دانش محور، خریدار آن می شوند و می پندارند که به آسانی به آن می رسند. اینها می بینند که شاخص جامعه دانش محور، تولید انبوه مقالات علمی است؛ تولید مقاله هم گرچه آسان نیست، کم و بیش از عهده دانشمندان کشوری که دانشگاهها و پژوهشگاههای نسبتاً بزرگ دارد، بر می آید و البته که این وضع باید مایه خوشحالی باشد ولی کاش گمان نمی رفت که جامعه دانش محور به صرف فراهم کردن تعداد معینی مقاله، محقق می شود.

### نفوذ دانش در متن جامعه

تولید مقاله در جامعه دانش محور، ثمر و نتیجه یا وجهی از تحقق دانش است، نه علت یا عین آن جامعه. آنجا مقاله نویسی، شأن و جلوه علمی جامعه است؛ یعنی جامعه، دانش محور شده است و در آن کارها بر مدار دانش و تکنولوژی تحول یابنده می گردد و مقاله هم در چنین جامعه ای در جای خود پدید می آید و البته مؤسسات علمی و سازمانهای پژوهشی هم، قواعد و آیینهای خاص خود را دارند و در آنها از اصولی ترین و کلی ترین مباحث درباره علم و پژوهش، تا جزئی ترین شیوه های تدوین کتاب و مقاله و نشر و توزیع و اطلاع رسانی، مطمح نظر است. نمی گویم در جامعه دانش محور همه چیز در جای خود قرار دارد و وحدت و تعادل تام برقرار است. نظم کنونی جهان، گذرنازترین و موقت ترین نظم در تاریخ است اما به هر حال جامعه متجدد با صورت و وجهی از علم می گردد و آنچه به صورت کتابها و مقالات و نشریات گرد می آید، جلوه انتزاعی علمی است که در جامعه به نحو فعال وجود دارد. این نظم کم و بیش آشکار شده است و حتی جلوه آن را در کتابهای درسی مربوط به نظام آموزش و پژوهش در جامعه جدید نیز می توان دید. بنابراین دیگر برای رسیدن



به جامعه دانش‌محور نمی‌توان سیاست افزایش تعداد مقالات را برگزید. نتیجه پژوهش در جامعه دانش‌محور همزمان به بازار و به مجله می‌رود. چنانکه این معنی را در مورد بیوتکنولوژی در کشور خودمان نیز می‌بینیم. ولی این از نواذر و استثناها در کشور ماست. ما به جای توجه به مضمون و اثر پژوهش، بیشتر به مجله و هیئت تحریریه و سمینار و سخنرانی و سخنران کلیدی و به طور خلاصه به رسوم و شهرت علم می‌اندیشیم. مقاله نویسی و رسوم علم در جای خود ضروری و مغتنم است اما هر چیزی در عالم جایی دارد و همه کارهایی را که در اروپا و آمریکا می‌کنند، نمی‌توان جداجدا گرد آورد و در یک گونی ریخت. مقاله، به عالم دانش‌محور تعلق دارد و نه بالعکس؛ یعنی با گردآوری مقالات پراکنده و بریده از زمان و تاریخ، جامعه دانش‌محور پدید نمی‌آید. جامعه دانش‌محور، مقاله‌ها را می‌شمارد تا حساب و کتاب جهان علم را داشته باشد نه اینکه مقاله‌نویسی و مقاله‌شماری مقصود باشد. هر جامعه‌ای به نسبتی که از علم بهره می‌برد در تولید اطلاعات، سهم است و گرنه صرف ساختن و پرداختن مقاله، دردی را دوا نمی‌کند، به‌خصوص اگر کشور و جامعه علمی با آن مقالات سر و کار مستقیم نداشته باشد و آنها را از خود نداند.

### مدیریت علم

در این میان بر دانشمندان و مقاله‌نویسان و پژوهندگانی که همت خود را به حکم علم دوستی، صرف نوشتن مقاله می‌کنند، باسی نیست و قدر آنان باید محفوظ باشد اما اینجا نظر به برنامه و مدیریت علم در کشور است. برنامه علم را هم با تحکم نمی‌توان تدوین کرد، زیرا هر دانشگاه و پژوهشگاهی از عهده اجرای هر برنامه علمی بر نمی‌آید. دانشگاه در اروپا با علم جهانی و جهانی‌شدن علم، پدید آمد. نام «یونیورسیتی» هم به همین مناسبت اختیار شده است. دانشگاه باید بر سیر دائمی بشر به سوی پیشرفت و آزادی، نظارت کند و با این نظارت در جریان قوام یافتن جامعه جدید نیز دخیل گردد. به عبارت دیگر، دانشگاه مدل پیشرو جامعه جدید بود و علمی در آن قوام و بسط می‌یافت که با آن بنای جهان جدید مستحکم می‌شد. در مرحله اول، وظیفه آموزشی دانشگاه آشکارتر بود زیرا هنوز بنیاد علم و فرهنگ جدید تحکیم نشده بود. در دوره

بعد، یگانگی علم و تکنولوژی در همکاری دانشگاه‌ها با مؤسسات تولیدی و اقتصادی و نظامی ظهور بیشتر پیدا کرد. در این دو دوره، دانشگاه‌ها بیشتر به حکومت و دولت وابسته بودند چنانکه آموزش و پژوهش نیز تناسبی با هم داشتند. در دهه‌های اخیر تحولی در وظیفه و جایگاه دانشگاه پدید آمده است؛ این تحول، از یک سو به تلقی‌های جدید از علم و از سوی دیگر به شکستن دیوار انحصار پژوهش به دانشگاه و دانشگاهیان مربوط است.

هم‌اکنون در غرب کسانی می‌اندیشند که چگونه می‌توانند جایگاهی را که دانشگاه در قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم داشته است، به آن بازگردانند. اینکه این فکر به کجا می‌رسد، فعلاً منظور نظر نمی‌تواند باشد. اکنون در غرب برای بازسازی دانشگاه، چاره می‌اندیشند. ما چه باید بکنیم؟ ما تاکنون برنامه و مدیریت علم نداشته‌ایم و اگر درست بنگریم تا دهه‌های اخیر در هیچ جای جهان، مدیریت علم و برنامه‌ریزی پژوهش مطرح نبوده است؛ اما این سخن، ما را خرسند نسازد و مپنداریم که لابد نیازی به مدیریت و برنامه‌ریزی نداشته‌ایم. ما طرح علم و پژوهش و مدرسه عالی و دانشگاه را درنیداخته‌ایم، بلکه آن را از اروپا و آمریکا اقتباس کرده‌ایم. آنها دانشگاه و برنامه‌های آن را در یک جهد و جدال طولانی که در آن نویسندگان و دانشمندان و فیلسوفان از قرن هیجدهم تاکنون در آن درگیر بودند، بنا کردند و پیش بردند. از زمان کندرسه و کانت تاکنون کمتر فیلسوف و صاحب‌نظری بوده است که به دانشگاه نیندیشیده باشد.

### خاستگاه دانش در میان غربی‌ها و سایر ملل

در جهان متجدد، دانشگاه یک سازمان تفننی و عارضی نبوده است. اصلاً تجدد، بدون دانشگاه نمی‌توانست بسط یابد ولی ما دانشگاه را از بیرون آوردیم. دانشگاه غربی در جای خود قرار داشت و وظیفه تاریخی خود را انجام می‌داد اما ما بی‌جدال و جهد، دانشگاه تأسیس کردیم و اگر جدالی بود، جدال دانشگاه در برابر سیاست و ملاحظات اعتقادی بود که در آن، دانشگاه عقب‌نشینی کرد. چنانکه مثلاً ناصرالدین شاه از بسط نفوذ دارالفنون بیمناک شد و آن را به حال خود رها کرد. دارالفنون در ابتدا در طرح اولیه‌اش می‌خواست به علوم کاربردی برای رفع نیازهای حکومت بپردازد. طراحان دارالفنون اشتباه نکرده بودند زیرا دانشگاه در اروپا برخی نیازهای حکومت و جامعه را برآورده می‌کرد اما آنجا



ریشه دانشگاه در خاک بود و اینجا ریشه نداشت. دانشگاه تهران هم که تأسیس شد، وظیفه اصلیش را آموزش قرار داد. البته در آن زمان، ما به آموزش نیاز داشتیم چنانکه اکنون هم به آن نیاز داریم؛ اما بیندیشیم که اگر دانشگاه صرفاً به امر آموزش اکتفا کند مواد آموزش را از کجا بیاورد؟ درست است که دانشگاه، مرکز آموزش علوم است و علم، جهانی است اما اگر دانشگاه، تمام مواد آموزشی و جزئیات قواعد و رسوم آموزشی و برنامه‌های درس را از خارج اخذ کند، با توجه به اینکه دانشگاه مرجع، مدام دگرگون می‌شود دانشگاه مقلد یا باید درجا بزند یا مقلدانه، ادای دانشگاه مرجع را درآورد. مقصود این نیست که همراهی و همکاری دانشگاه‌ها و مبادله علمی بین‌المللی ناچیز شمرده شود بلکه نظر به اهمیت رسیدن دانشگاه، به بلوغ علمی و پژوهشی است. دانشگاه‌هایی که در قرن هجدهم در اروپا پدید آمدند با مدارس قبل از آن و به خصوص با مراکز آموزشی قرون وسطی تفاوت ماهوی داشتند. این مراکز، داعیه هدایت قوم و نگاهبانی حقیقت داشتند اما دانشگاه، فرهنگ و علمی را ترویج و تعلیم می‌کرد که کارساز زندگی و آزادی‌بخش جامعه انسانی باشد و راه‌های تصرف در جهان و موجودات را می‌آموخت. جهان غیراروپایی که تحول علم و زندگی در اروپا را می‌دید، مانند اروپا نبود که چشم‌انداز جهان علم را پیش‌روی خود داشته باشد و به سمت آن پیش برود. این جهان، چون فوائد علم را می‌دید به حکم ضرورت بیرونی، به علم مایل شد پس طبیعی بود که علم‌هایی را بطلبد که فوائدشان آشکار و بی‌واسطه است چنانکه دارالفنون، یک مؤسسه آموزش علوم کاربردی بود. طرح امیرکبیر در تأسیس دارالفنون و تدوین برنامه درسی آن، از جهتی، نادرست و نابجا نبود. ژاپن و عثمانی هم در همان زمان، کاری شبیه به ایران کردند. ژاپن مدرسه عالیش را خیلی زود از حد تقلید خارج کرد اما ایران و عثمانی از عهده این مهم برنیامدند و دارالفنونشان دچار رکود شد. مع‌هذا دارالفنون تا زمانی که دائر بود، عده‌ای طیب و داروساز و کارشناس نظامی و... تربیت کرد اما چون گردانندگان آن برنامه‌ای برای پیشرفت علم و آموزش نداشتند و حکومت هم خطر علم را بیش از فوائد آن تشخیص داد، این مدرسه عالی رو به تعطیل رفت. مدارس دیگری هم که تأسیس شد، معلم و کارمند تربیت کرد. در سال ۱۳۱۳ ه. ش. اولین دانشگاه ایران یعنی «دانشگاه تهران» بنیاد گرفت. دانشگاه تهران، نه فقط با حوزه‌های علمیه اشتباه نمی‌شد

بلکه با دارالمعلمین و مدرسه علوم سیاسی و البته با دارالفنون نیز تفاوت‌ها داشت. اینها مدارس کاربردی بودند اما کار اصلی دانشگاه، آموزش علوم و ترویج علم نظری بود. درست است که همه علوم دانشگاهی کارساز زندگی‌اند اما وظیفه اصلی دانشگاه، تعلیم و اشاعه علم و تحکیم فرهنگی است که درجات علم در آن رشد می‌کند و ثمر می‌دهد. جامعه ما تاکنون کم و بیش، از فوائد آموزش‌های دانشگاهی بهره‌مند شده و این آموزش‌ها در شیوه فکر و نگاه مردم به زندگی و در روابط و مناسبات و آداب، تأثیر داشته است. دانشگاه، آورده جهان متجدد و در عین حال مروج تجدید است و هر جا که باشد، تجدید را ترویج می‌کند اما همه دانشگاه‌ها به یک اندازه مؤثر نیستند. دانشگاهی که علم را از جای دیگر می‌گیرد و آن را می‌آموزد با دانشگاهی که پدیدآورنده و پیش‌برنده علم است، از حیث تأثیر یکسان نیست و مهم‌تر اینکه دانشگاه و جامعه قاعدتاً باید به‌نحو هماهنگ تحول یابند ولی وقتی دانشگاه از درون و در خود، متحول نمی‌شود اثری هم که در جامعه می‌گذارد، اثری ضعیف است.

### پژوهش، پشتوانه آموزش

اشاره شد که در دوره اول تاریخ دانشگاه در اروپا و آمریکا وظیفه عمده دانشگاه، آموزش بود اما این آموزش با پشتوانه اراده به پیشرفت و به مدد پژوهش، تقویت می‌شد و بسط می‌یافت و حال آنکه دانشگاه ما از این اراده و مدد، بی‌بهره بود. ما فقط آموزش داشتیم و دانشگاهی که به آموزش اکتفا کند، دانشگاه تمام نیست. چگونه می‌توان این نقص‌ها را رفع کرد؟ دانشگاهی و غیر دانشگاهی سطحی‌نگر و ظاهربین می‌پندارد که رفع این نقص، بسیار آسان است و با یک بخشنامه که پژوهش را در دستور کار دانشگاه قرار می‌دهد مشکل حل می‌شود؛ ولی پژوهش، دستوری نیست، بلکه برنامه می‌خواهد. می‌پندارند که تدوین برنامه هم کار دشواری نیست؛ مخصوصاً اگر دانشمندان مستعدی در دانشگاه‌ها به کار علم و مطالعه مشغول باشند ولی نکته این است که پژوهش با بخشنامه نمی‌تواند آغاز شود. دانشگاهی که نیاز به پژوهش در خود احساس نکند با دستورالعمل هم به پژوهش مفید و کارساز رو نمی‌کند؛ اصلاً دستورالعمل را با برنامه اشتباه نباید کرد چنانکه میل و آرزو هم غیر از برنامه است.





برنامه در ظاهر، نظام و صورت‌بندی کارهائی است که در طی زمان در مواقع معینی باید انجام شود. در مورد کارهای عادی و قابل محاسبه دقیق، این وصف درست است. در آینده‌ای که تکرار زمان حال با گذشته باشد، جای چیزها و کارها را می‌توان معلوم کرد اما آینده‌ای که غیر از اکنون و گذشته است، در تفکر و توان ما ظاهر و روشن می‌شود. برنامه‌ریزی، سیر به سوی صلح و وفاق با آینده است. در نظام تکوین یا چیزی که گاهی نظام طبیعی خوانده می‌شود، برنامه‌ریزی وجهی ندارد زیرا گردش نظام تکوینی را ما مقرر نکرده‌ایم و نمی‌کنیم (صرف نظر از اینکه احکام علمی را گزارش امر واقعی خارجی بدانیم یا نه) اما می‌توانیم کار و کردار خود را تحت ضابطه و نظم قرار دهیم و چنانکه می‌دانیم نظم‌های زندگی در عهده‌های تاریخی، متفاوت بوده است. در مواردی ممکن است نظم، خودسرانه و تحکمی و صوری صرف باشد. در این صورت، به صرف اینکه کاری انجام شود و حتی کارها در وقت مقرر صورت گیرد، نتیجه مهمی عاید نمی‌شود. ما آدمیان نمی‌توانیم جهان را به هر صورتی که دلخواه‌مان است، درآوریم و اگر آرزو بر زندگی غالب شود به کمتر آرزویی هم نمی‌توان رسید. در شصت و دو سال اخیر که برنامه‌های هفت‌ساله و پنج‌ساله برای نظم دادن به هزینه‌های دولتی داشته‌ایم، باید تحقیق کنیم که این برنامه‌ها تا چه اندازه اندیشیده و به‌هنگام بوده و به چه نتایجی رسیده است. در این مدت شصت و دو سال، بر پایه برنامه توسعه، مقرر می‌شده است که چه مبلغ را در کدام سازمان هزینه کنند. البته این آرزو هم بوده است که کی و چگونه بودجه کشور از وابستگی به درآمد نفت رها می‌شود. این ماده یا اصل برنامه‌ریزی هرگز تحقق نیافته و حتی به تحقق نزدیک هم نشده است. اگر این حکم را در مواد و بندهای دیگر هم تسری دهند، شاید بر خطا نباشند؛ برنامه‌ریزی، کار دشواری نیست اما ظریف و حساس است.

### راه‌های پیش‌رو در برنامه‌ریزی دانش و پژوهش

دشتیان یک روستا که با طبیعت انس دارد، به صرافت طبع، ترتیب آبیاری مزرعه را برنامه‌ریزی می‌کند. در واقع او با جریان طبیعی کارها آشناست و با آن همراهی می‌کند اما اگر یک اقتصاددان یا کارشناس آموزش و مدیریت که در جهان توسعه‌یافته، آموزش دیده و راه و رسم‌های آن جهان را می‌شناسد برنامه‌ریزی در یک کشور توسعه‌نیافته یا کمتر توسعه‌یافته را بر عهده گیرد، چه

باید بکنند؟ ممکن است همان کارهایی را که در یک کشور توسعه یافته انجام شده است و می‌شود، مناسب بدانند. این وضع در کشورهای در حال توسعه، بسیار معمول است و گاهی به مجموعه‌ای از این شیوه‌ها، نام برنامه داده می‌شود اما این برنامه نیست بلکه تقلید بد است. امکان دیگر، گزینش بعضی شیوه‌ها و قرار دادن آن در کنار سُنن و فضائل معمول و مرسوم است. اولی طوطی‌وار حرف‌ها و اعمال دیگران را تکرار می‌کند و آنها را دستورالعمل نجات می‌داند. در وضع دوم، دستورالعمل‌ها با کلمات اخلاقی و سُنن و عقاید محلی و احیاناً با عرفان و فلسفه آرایش می‌شود. البته این آرایشگری به قصد هماهنگ کردن دستورالعمل‌های اخذ شده از خارج با فرهنگ و تاریخ خود انجام می‌شود ولی از کنار هم قرار دادن اینها به ندرت، چیز تازه‌ای پدید می‌آید و چه بسا که آن در این و این در آن اثر منفی بگذارد و هر دو آسیب ببینند؛ اما امکانی که افق آن به آسانی گشوده نمی‌شود و اگر گشوده شود مشکل‌ها آسان می‌شود، امکان درک فاصله میان خود و مقصد و توانایی پیمودن این فاصله است. مقصد باید خانه و جایگاهی مناسب رهرو باشد و رهرو باید نیرو و توان رفتن در راه مقصود را داشته باشد. در موارد اول و دوم، این راه را «راه طی شده» می‌انگارند؛ یعنی فرض می‌کنند که باید همان راهی را بپیمایند که مثلاً اروپای غربی و آمریکا از آغاز قرن بیستم تاکنون پیموده‌اند و گمان نمی‌کنند که برای پیمودن راه طی شده، به همان اندازه وقت لازم باشد که گشاینندگان و روندگان اول صرف کرده‌اند و این خطائی است که موجب سردرگمی و سرگردانی می‌شود. راه را باید دوباره یافت. مقصد، نقطه معلومی در زمان موهوم نیست بلکه جایی است که توان ما در آنجا متحقق می‌شود. اکنون مقصد با ماست. برنامه، برنامه تحقق این توانایی در جامعه و زندگی عمومی است. مقصد این نیست که از جهان بیرون روگردانیم و خود را از علم‌های دیگران محروم کنیم بلکه مخصوصاً لازم است بدانیم که دنیا چه می‌اندیشد و چه می‌کند و راه و رفتار خود را در نسبت با آن معین کنیم اما رسم و راه دنیا هر چند که متضمن درس‌های فراوان باشد، برنامه ما نیست.



## بومی‌سازی برنامه‌ها

برنامه، ترتیب هماهنگ کارها و برقرار کردن هماهنگی میان کارپردازان برای رسیدن به مقصد پیش‌بینی شده است. این برنامه، دو صفت باید داشته باشد: یکی اینکه در جایی که مطرح شده است، قابل اجرا باشد و اجراکنندگان بتوانند به صرافت طبع و نه از روی تکلف در اجرای آن بکوشند و دیگر آنکه، متضمن ترتیب هماهنگ کارها با رعایت اصل «الأهم فالأهم» باشد. پس برنامه از شرایطی که در آن اجرا می‌شود و از اجراکنندگان، جدا نیست. این حکم در مورد مدیریت و سازمان و اقتصاد و آموزش و پرورش و علم و پژوهش نیز صادق است. ما برنامه آموزش را از مدارس و دانشگاه‌های اروپا و آمریکا آموخته‌ایم اما بسیار کم تحقیق کرده‌ایم که چگونه می‌توان این برنامه‌ها را متناسب با شرایط فرهنگی و تاریخی کشور، تغییر داد چنانکه اگر تغییری هم صورت گرفته، به پیروی از مراجع غربی بوده است. ما در جایی که پژوهش ضرورت بی‌چون و چرا داشته است، کاری نکرده یا بسیار کم کار کرده‌ایم. پس چه توقعی است که در مسائل دیگر که به ما تعلق ندارد، کار بزرگی کرده باشیم. دانشمندان ما در دانشگاه‌های داخل و خارج، علم آموخته‌اند و بعضی از آنان آموخته‌های خود را به دانش‌طلبان می‌آموزند و گاهی نیز پژوهش‌هایی انجام می‌دهند اما نه آموزش، برنامه دارد و نه در پژوهش، نیازی به برنامه‌ریزی حس می‌شود. در آموزش، ساعت تدریس و مواد درسی معلوم است و سال‌ها ثابت و بی‌تغییر می‌ماند. پژوهش هم نمی‌دانیم برای چیست تا آنجا که ممکن است گاهی پژوهش به شغلی در عداد شغل‌های اصناف مردم مبدل شود و این امر مخصوصاً در زمانی مورد پیدا می‌کند که پژوهندگان، مسائل را نشناسند و امور بی‌اهمیت و جزئی و فرعی و حتی بی‌معنی، مسئله پژوهش و غایت و مقصود آن شمرده شوند. اشاره شد که زمانی، دانشگاه در اروپا و آمریکا فرهنگ جهان جدید را تعلیم و تحکیم می‌کرد. بعد، مستقیماً به کارسازی جهان و معاش مردمان رو کرد و بالاخره با همه سطوح زندگی مردم در آمیخت و تاریخ تجدد، به مرحله به اصطلاح «جهان دانش و دوران دانش‌محوری» رسید. در هر یک از این مراحل، پژوهش معنایی داشت. ما در برنامه‌ریزی علم به کدام معنی نظر داریم؟ ظاهراً از دانشگاه و از علم توقع داریم که در کار تمدن‌سازی شریک باشند چنانکه از جامعه دانش‌محور می‌گوییم و بیشتر می‌خواهیم رابطه‌ای میان

دانشگاه و صنعت و کشاورزی برقرار کنیم ولی در شرایطی که به این مرحله نرسیده‌ایم، چگونه از جامعه دانش‌مدار بگوییم؟ می‌گویند و درست می‌گویند که جامعه دانش‌محور نمی‌تواند جهانی و جهانی‌شده نباشد، پس همه جامعه‌ها و دانشگاه‌ها چه آنها که مراحل قبلی را گذرانده‌اند و چه آنان که در مرحله پژوهش وارد شده‌اند، می‌توانند در جهان به اصطلاح دانش‌محور شریک شوند یا لااقل به آن تشبیه کنند ولی در هر صورت رسیدن به این مرحله مستلزم درک موقع و مقام و توانایی‌ها و برنامه‌ریزی برای تحقق بخشیدن به امکان‌هاست. البته، دانشگاهی که سابقه پژوهش ندارد و با تحول جهانی علم تکنولوژیک هماهنگ نشده و مثلاً مدتی قریب به پنجاه سال، در انزوای خود به تدریس اکتفا می‌کرده است به آسانی از عهده برنامه‌ریزی برنمی‌آید. برنامه، چیزی نیست که مقام و مرجعی آن را املا کند و دانشگاه‌ها در هر وضعی که باشند آن را اجرا کنند.

### پیوند دانشگاه با جامعه

گفته شد که برنامه علم را دانشگاه، طرح و اجرا می‌کند و هر دانشگاهی قادر به اجرای هر برنامه‌ای نیست؛ یعنی دانشگاه دوران دانش‌محور، همان دانشگاه پنجاه و چند سال پیش نیست که اجرای وظیفه تازه‌ای را به عهده گرفته باشد بلکه پدید آمدن و طرح وظیفه جدید، مقارن با تحول در وجود دانشگاه بوده است. به عبارت دیگر برنامه علم و پژوهش، برنامه تحول دانشگاه است. دانشگاه باید از حصار بیگانگی با جامعه بیرون آید و اگر نیاید، دیگر بیش از این نمی‌تواند عنوان و سیمت زینت برای کشور و جامعه را حفظ کند. اما بیرون آمدن از این حصار وقتی ممکن و مؤثر می‌شود که جامعه، شأن دانشگاه را بازشناسد و به استقبال آن برود و در همه‌جا حرمتش را نگاه دارد و مسائالش را با آن در میان بگذارد. برنامه دانشگاه، جزئی از برنامه توسعه کشور است و توسعه، بدون علم متحقق نمی‌شود اما علمی به توسعه مدد می‌رساند که به مسائل توسعه نظر کند و پاسخگوی آن مسائل باشد. پیداست که در طرح اتحادی که ذکر شد، واسطه‌ای میان جامعه و دانشگاه نیست یعنی کسانی نیستند که مسائل علم را فهرست کنند و آن را نزد دانشگاهیان و دانشمندان و پژوهندگان ببرند. اصلاً چگونه ممکن است که برنامه علوم تخصصی را



غیرمتخصصان معین کنند؟ ظاهراً اینجا دوری وجود دارد، زیرا از یک سو دانشمندان در پژوهش‌های خود باید به مسائل توسعه پاسخ بدهند و از سوی دیگر مسائل علم را دانشمندان طرح و حل می‌کنند. حل مشکل و رفع دور لاقط در بحث و نظر آسان است، زیرا جامعه و دانشگاه به هم نزدیک می‌شوند ولی نه دانشگاه به هر جامعه‌ای نزدیک می‌شود و نه هر جامعه‌ای به سمت دانشگاه می‌رود. برای تحقق این یگانگی، جامعه باید علم‌پذیر شود و دانشگاه نیز توسعه را دریابد. در این صورت است که هر دو وظیفه خود را نیز تشخیص می‌دهند. شاید بگویند ظرفیت علم و دانشگاه، بیش از ظرفیت توسعه است و دانشمندان و پژوهندگان نمی‌توانند کار خود را در برنامه توسعه محدود کنند. این یک سوءتفاهم است و از درک ناقص برنامه توسعه ناشی می‌شود. راست است که دانشمند اگر به مرزهای علم توجه نداشته باشد، در راه دانش پیش نمی‌رود اما اکنون برنامه توسعه هیچ کشوری بدون رجوع به مرزهای علم تدوین نمی‌شود. دانشمندان برای یافتن مسائل، چشمی به علم و تکنولوژی جهانی و نظری به شرایط خاص جهان خود دارند و از زمره مسائل پژوهش، آنهایی را برمی‌گزینند که کارساز کشور و جامعه خودشان باشد یا به پرسش‌هایی که در محیط علمی‌شان پدید می‌آید، پاسخ دهند.

برنامه علم و پژوهش، صرفاً ترتیب عناوین پژوهش‌ها و تعیین زمان اجرای آنها نیست. چنین برنامه‌ای در هیچ‌جا وجود ندارد و نمی‌تواند مطرح باشد. برنامه علم و پژوهش، مستلزم آگاهی از وضع علم کشور و جهان و توانایی‌ها و ضعف‌های ملی و کشوری و در نظر گرفتن استعداد جامعه و زندگی عمومی برای علم‌پذیری به معنی قبول صورت علمی و آمادگی دانشگاه برای بیرون آمدن از خلوت تمرین‌های علمی است. پس مدیران پژوهش و برنامه‌ریزان نمی‌توانند و نباید به پژوهشگران بگویند که در چه باب پژوهش کنند. آنها اولین کاری که می‌توانند و باید بکنند این است که پژوهش را در متن توسعه کشور قرار دهند و بکوشند که به نیازهای علمی کشور، خودآگاهی پیدا کنند و این خودآگاهی را حفظ کنند و در حد لزوم به پژوهندگان آگاهی بدهند که علم جهانی در چه وضعی است و به کجا می‌رود و ما خود در علم چه کرده‌ایم و به کجا رسیده‌ایم و اکنون به کجا و به کدام سمت می‌توانیم و باید برویم و مثلاً آیا در کار بیوتکنولوژی و نانوتکنولوژی، اهتمام کنیم یا توسعه

متوازن علوم را مقدم بدانیم. از آنجا که مسائل پزشکی و بیوتکنولوژی و نانوتکنولوژی، عمومی‌تر و جهانی‌تر و امروزی‌تر است، شاید زودتر و بهتر بتوان به نتیجه رسید و این نکته‌ای است که دشواری کار ما و برنامه‌ریزی ما را در خود پنهان کرده است. دانشمندان ما آسان‌تر از عهده حل مسائل عمومی‌تر و جهانی‌تر علم برمی‌آیند. در علوم انسانی که خاص‌ترین علم هر منطقه و هر کشور است و دانشمندان، قاعدتاً باید مسائل جامعه خویش را بیابند و در آن پژوهش کنند، حجابی از خواست‌ها و سوداها و ایدئولوژی‌ها و اوهام جهانی، مسائل را از نظرها پنهان می‌سازد. علوم انسانی، حتی وقتی که می‌کوشند خود را از آن سوداها و ایدئولوژی‌ها آزاد سازند (و این کوششان مغتنم است)، باز گرفتار سوداها و ایدئولوژی‌های دیگر می‌شوند. مع‌هذا از دانشمندان و پژوهندگان فلسفه و علوم انسانی و اجتماعی باید درخواست کرد که به برنامه علم و توسعه و شرایط تحول زندگی در دورانی که عصر فترت نامیده شده است، بیشتر بیندیشند.

خلاصه اینکه، تدوین برنامه علم کساری بسیار دشوار و در عین حال ساده و آسان است. علم، جهانی است و دانشمندان همه مناطق جهان به مسائل مشترک یا مسائل نزدیک به هم می‌پردازند. در کشوری که برنامه علم وجود ندارد هرکس بر حسب سلیقه خود، هرچه می‌خواهد، می‌کند و شاید بسیار کسان ندانند که چه باید بکنند و به کارهای پراکنده بپردازند. برنامه علم، برقرار کردن ارتباط و پیوستگی میان پژوهش‌های رشته‌های مختلف علمی با نظر به مشکلات و مسائل آنهاست و نکته مهم اینکه در طرح برنامه علم و پژوهش، تکلف نباید راه یابد.

## منابع

۱. گلشنی، مهدی. (۱۳۸۳). مجموعه مقالات کنفرانس دانش و فناوری ایران. جلد اول. تهران: دانشگاه صنعتی شریف.
۲. زیگور، پل. (۱۳۸۶). درباره ترجمه. ترجمه مرتضی بحرانی. پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۳. داوری اردکانی، رضا. (۱۳۸۴). فرهنگ، خرد و آزادی. تهران: انتشارات ساقی.
۴. داوری اردکانی، رضا. (۱۳۸۶). درباره علم. تهران: انتشارات هرمس.
۵. داوری اردکانی، رضا. (۱۳۸۷). علم، سیاست‌های آموزشی و پژوهشی. پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۶. دلانتی، جرارد. (۱۳۸۴). علم اجتماعی؛ فراسوی تعبیرگرایی و واقع‌گرایی. ترجمه محمدعزیز بختیاری. تهران: نشر دانش و اندیشه معاصر.
۷. دلانتی، جرارد. (۱۳۸۶). دانش در چالش؛ دانشگاه در جامعه دانایی. ترجمه علی بختیاری‌زاده. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۸. معتمدنژاد، کاظم. (۱۳۸۴). جامعه اطلاعاتی. تهران: مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۹. عزیزی، نعمت‌الله. (۱۳۸۵). درآمدی بر توسعه آموزش عالی در ایران با تأکید بر علوم انسانی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۱۰. قانع‌راد، محمد امین. (۱۳۸۵). تعاملات و ارتباطات در جامعه علمی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
11. Hottos, (1984). *Le signe et la technique*, Aubier Paris.
12. Kuhn, T. (1963). *The structure of scientific revolution*. Chicago: Chicago Press University.
13. Lakatos, I. (1978). *Philosophical Papers*, Vol. 1. Cambridge: Cambridge University.
14. Lyotard, J. F. (1985). *Conditio Postmoderne*, Edition de Minuit.
15. Vatimo, G. (1987). *La fin densla modernite'*, Edition du Seuil, Paris.



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی